

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به روایت مقبوله عمر ابن حنظله، بخش آخر روایت بخش دلالت بود که دیروز یک احتمالی را مطرح کردیم و وجوه احتمالات و ترجیحش و کیفیت استظهار آن احتمال را بیان کردیم که آن احتمال علی تقدیر صحتش شبیه کلام مرحوم آقای آقاضیا است چون مرحوم آقاضیا به حکمین زدند، ما عرض کردیم به حکمین به عنوان حکمین نه، به عنوان فقیه و مجتهد، اوصاف آن مجتهد باشد و ایشان گفتند خب این که امام می گوید مدرک حکمین را نگاه بکنید خودش مجتهد است یا خودش مجتهد نیست، نه، خودش مجتهد است و لکن خود این شخص متصدی نیست، در مقام شناسائی است، این اگر بشود این مشکل آقاضیا هم حل می شود، یعنی امام بیان می فرمایند که فقیه با این شرایط و با این اوضاع و با این اوصاف باشد که بتواند با روایات ما و با آن چه که از ما نقل شده این جور برخورد بکند، آشنا باشد با آن خصوصیات که دیروز عرض کردیم و دیگه تکرار نکنم و در این صورت به عنوان جعلته حاکما مال آن است یعنی آن را ما تقریبا دلالت سیاقی گرفتیم که اصولا مخاطب امام فرد عادی نیست، فردی که در یک حد از اجتهاد و آشنایی با منابع فقه است، آشنایی با کیفیت استنباط است و بلکه چون در آن زمان حتی بعضی مسائل کلامی هم، بلکه همه کلام تاثیرگذار بود، جهاتی که می تواند در فقیه تاثیرگذار باشد کاملا مسلط باشد، این راجع به احتمال اول

در اثنای کلام یک صحبتی شد که این حدیث در اوائل صدورش دارای شدوذ است، شدوذ به این معنا که یعنی راوی اولش یک نفر است، کس دیگری نقل نکرده، از ایشان هم یک نفر است کسی دیگر نقل نکرده، از ایشان یک حکم ابن مسکین نقل کرده که خودش خیلی، حالا به هر حال اگر وثاقتش هم اثبات بشود جزء اجلاء نیست و حکم ابن مسکین هم فقط همین روایت را از داود ابن حسین دارد، روایت دیگری ندارد و صفوان که جزء اجلاء است ایشان نقل کرده که خب خیلی بزرگوار است لکن مشکل طریق به صفوان است که محمد ابن عیسی است و خیلی طریق مشهوری نیست، نسبتا طریق کمی است خصوصا با این هایی که گفته شده که سابقا مطرح کردیم.

لکن بعد از محمد ابن حسین این حدیث دیگه شهرت پیدا می کند، سعد ابن عبدالله از ایشان نقل کرده، از همین نسخه محمد ابن حسین مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب نقل کرده، مرحوم محمد ابن یحیی نقل کرده، این در اواخر قرن، در نیمه دوم قرن سوم است. در قرن چهارم هم که امثال کلینی و صدوق و بعد شیخ طوسی، کاملاً حدیث روشن است که شهرت پیدا کرده است و ما این توضیح را عرض کردیم برای آشنایی با حدیث این سیر حدیث که فقط این جا نیست، این خیلی مهم است و این یک مطلبی بوده که این طور نبوده که بنده متنبه شدم و کس دیگری متنبه نشده لکن مهم این بوده که نحوه استفاده از این چطور باشد مثلاً سکونی غالباً خیلی کم روایاتی دارد که اصحاب ما نقل کردند، از سکونی هم غالباً نوفلی، غیر نوفلی هم داریم اما خیلی کم است، بعضی هایش که خیلی کم است ولی بعضی هایش فرض کنید از کل روایات سکونی چهار پنج درصد، مثل عبدالله ابن مغیره لکن عمده نوفلی است، از نوفلی هم عمده ابراهیم ابن هاشم است، احتمالاً ایشان بعدها ری آمده، احمد برقی در ری از ایشان شنیده باشد، این احتمالش هست اما عمده ابراهیم ابن هاشم است اما بعد از ابراهیم یک دفعه شهرت پیدا می کند، محمد ابن احمد نقل می کند، سعد نقل می کند، علی پسرش نقل می کند و بعد از آن هم یک دفعه باز بیشتر مرحوم کلینی می آورد، مرحوم صدوق می آورد و بعدها شیخ طوسی و بزرگان دیگر ما، فرض کنید شیخ مفید و دیگران، صدوق در کتب متعددش، الی آخره، این یک دفعه شهرت دارد.

بحثی که بود این قسمت بود که این را ما به لحاظ هم تاریخی بررسی بکنیم، به لحاظ واقعی و هم به لحاظ حجیت، در حوزه های ما به طور متعارف به لحاظ حجیت بررسی می شود، در دنیای علم الان به طور طبیعی به لحاظ واقعی بررسی می شود، به لحاظ تاریخی و واقعی بررسی می شود و این چطور بوده و عرض کردیم مثلاً فرض کنید عده ای تصور کردند از این که بعدها یک دفعه شهرت پیدا می کند این منشأش این بوده که در حقیقت نوفلی ثقه است و خود سکونی هم ثقه است مثلاً، چون ابراهیم ابن هاشم شواهد وثاقتش خیلی زیاد است بلکه جلالت قدرش، نه فقط وثاقت.

علی ای حال نکته این بود، ما آمدم در خیلی از این جاها حل مشکل را از راه فهرستی کردیم، گفتیم معلوم می شود کار به نوفلی و وثاقتش نداریم اما معلوم می شود این مجموعه مورد قبول اصحاب شده است، مشکل کار کجاست؟ مشکل کار که باید تحلیل علمی

بشود که متأسفانه در حوزه های ما نشده است، فرض کنید ما سکونی را نداریم، در کتابهای خود ما من ندیدم یعنی تا آن جایی که من ندیدم اما در کتب اهل سنت وفاتش ۱۸۰ نوشتند، اسماعیل ابن ابی زیاد اسماعیل ابن مسلم از سکونی در کتب اهل سنت وفاتش ۱۸۰ است، اگر این درست باشد و حتی هم نوشتند قاضی موصل بوده، البته ضبط کلمه موصل است، ایشان قاضی موصل بوده، ۱۸۰ یعنی سه سال قبل از شهادت موسی ابن جعفر، خب طبیعتاً کسی که دارای این صفات باشد حدود ۳۵ سال بعد از امام صادق ایشان زنده بوده یعنی با موسی ابن جعفر بوده که متأسفانه ایشان ندارد. شاید یکی دو تا روایت که قلتُ لابی الحسن، حالت این جوری و إلا ایشان با امام موسی ابن جعفر ۳۵ سال است زندگیش یعنی تمام اواخرش معاصر با موسی ابن جعفر سلام الله علیه است.

خب حالا فرض کنید ایشان کتاب را در نیمه قرن دوم از امام شنیده، یک نکته تاریخی که کمتر به آن توجه شده، چون من دیروز یک اشاره ای کردم، در این حدیث هم انطباق دارد، حالا غیر از این که احتمال دوم را مطرح بکنیم گفتم حول و حوش این نکته یک صحبتی بکنم. یک دفعه در قرن سوم این شهرت پیدا می کند، ما دقیقاً وفات ابراهیم ابن هاشم را نمی بینیم لکن باید حدود ۲۶۰، ۲۷۰، ۲۵۰ وفاتش باشد یعنی قرن سوم، شبیه همین محمد ابن حسین، هم طبقه هم هستند، هم طبقه محمد ابن حسین است، ایشان یعنی محمد ابن حسین ۲۶۲ است.

خب ببینید این سوال می آید که نیمه های قرن دوم این کتاب نوشته شده، پخش شده، یعنی پخش به این معنا که گفته شده اما یک دفعه از نیمه های قرن سوم مشهور می شود، صد سالی این شهرت ندارد، این نکته این است یعنی در حدیث ما، در فقه ما، در میراث های علمی ما این قسمت خیلی تاثیرگذار است، فوق العاده تاثیرگذار است. این فتره زمانی را ما چکار بکنیم؟

من چون معتقدم یکمی راجع به کتاب سکونی راجع به این حدیث، من معتقدم این کتاب اشعثیات یا جعفریات، همین که الان مرحوم آقای بروجردی این را چاپ کردند و سبب انتشار شد، من توضیح کافی راجع به آن کتاب اشعثیات دادم که این کتاب یک وقتی قبل از کلینی در قرن چهارم به بغداد آمد لکن خیلی جا نیفتاد و در قرن ششم تقریباً توسط آن سید فضل الله راوندی به اسم نوادر باز دو مرتبه در دنیای شیعه مطرح شد، باز هم جا نیفتاد. در قرن سیزدهم یک نسخه ای را از هند آورده بودند، مرحوم حاجی نوری از این

نسخه نقل کرد سبب شهرت کتاب شد، حاجی نوری متوفای ۱۳۲۰ است، قرن چهاردهم. عرض کنم که این نسخه یعنی نقل حاجی نوری خب انصافا سبب شهرت کتاب شد و این نسخه در قرن چهاردهم توسط مرحوم آقای بروجردی چاپ شد و خب طبعا چاپ کتاب هم بیشتر تاثیرگذار شد، در کتاب جامع الاحادیث هم روایاتش آمده، استخراج شد، طبعا اینها همه در یک قرن اخیر این کتاب شهرت پیدا کرد، یک قرن بیشتر است، یک قرن و نیم اخیر کتاب شهرت پیدا کرد با این که مؤلف کتاب یعنی همان محمد ابن محمد ابن اشعث متوفای ۳۵۱ یا ۵۳ در مصر است، با خلفای فاطمیه هم دوره است یعنی معاصر با خلیفه چهارم است علی ما بیالی اگر اشتباه نکرده باشم، الامام المعز، به اصطلاح خود فاطمی ها الامام المعز، با ایشان هم دوره است، خب قرن چهارم است، میانه قرن چهارم است، یک وقتی من یک جا دیدم شاید اولین نسخه هایش ۳۱۴ به بغداد رسیده اگر اشتباه نکرده باشم.

یکی از حضار: این که مرحوم فقط دارد له کتاب الحج، محمد ابن محمد ابن اشعث ابوعلی الکوفی ثقة، من اصحابنا سکن مصر، له کتاب الحج. چیزی به نام اشعثیات را ندارد.

آیت الله مددی: این را مرحوم نجاشی در ذیل ترجمه اسماعیل آورده، اسماعیل ابن موسی ابن جعفر و پسرش، شرح دارد، من خیلی موجز عرض می کنم، ما مفصل اینها را شرح دادیم و تاریخ هایش را گفتیم

یکی از حضار: آن هم دارد موسی ابن اسماعیل له کتاب جوامع

آیت الله مددی: این پسر آن است. یکی پسر خود موسی ابن جعفر است که این شخصیتی هم بوده، ایشان هم کتاب دارد، هر دوی این کتابها ظاهرا در اشعثیات آمده. هنوز هم نمی دانیم چرا نجاشی دو تا کتابش کرده یعنی به دو نفر نسبت داده، دیگه عرض کردیم چون شرح داد اصلش مال اسماعیل است، اسماعیل ابن موسی جعفر، ایشان جزء پسرهای حضرت کاظم هست که عنوان دارد، به نظرم صفوان است که سال ۲۱۰ فوت می کند ایشان نماز می خواند به امر حضرت جواد در مدینه نمازش را ایشان می خواند، اسماعیل یعنی عموی حضرت جواد پسر موسی ابن جعفر. بعد نجاشی سکن هو و ولده بمصر، ایشان به مصر می رود، اولین کسی که مصر می رود.

مصر را عرض کردم تقریباً اگر بخواهیم تصویر بکنیم مثل ایران زمان ما، چون مرکز ظهور فاطمی ها یا حالا اسمش شده انقلاب شیعی در آن جا شد، معلوم است که زودتر از این موارد مصر رفتند، یک جنبش زیرزمینی بوده، تشکیلات زیر زمینی بوده که این منجر به ظهور فاطمی ها در سال ۲۹۷ شد، حالا ایشان تا ۲۱۰ که ما می دانیم مدینه بوده. بعد خودش با بچه هایش مصر رفته، یکی از بچه هایش هم موسی ابن اسماعیل است، این محمد ابن اشعث از این موسی نقل می کند، محمد ابن محمد ابن اشعث از این موسی نقل می کند، از پدرش اسماعیل از حضرت موسی ابن جعفر از حضرت صادق و اِلی آخره.

عرض کردم مرحوم آقای حاجی نوری هم تنبه پیدا کرده که روایت کتاب با سکونی تشابه دارد.

یکی از حضار: طریقتش هم همین را دارد، در طریقه اسماعیل ابن موسی اخبارنا الحسین ابن عبیدالله، ابومحمد بن احمد ابن سهل حدثنا ابوعلی محمد ابن محمد ابن اشعث

آیت الله مددی: این ابومحمد سهل ابن احمد دیباجی است، ایشان راوی معروف این کتاب در بغداد است، روشن شد؟

آن نسخه نوادری که مرحوم سید فضل الله راوندی نقل کرده مال همین ایشان است، آن از رویانی نقل می کند، رویانی از اهل سنت از شوافع است، آن هم چاپ شده، آن نسخه از همین سهل، این نسخه سهل است، سهل ابن احمد دیباجی است. ایشان در بغداد بوده، کتاب اشعثیات را به بغداد آورده، اما مشهور نمی شود، با این که قبل از نجاشی است، شیخ هم از آن نقل نمی کند، و من عرض کردم به ذهن من این طور آمده، تحلیل این نکته این آمده که این خود کتاب سکونی است، چون کتاب سکونی را که اصحاب نقل کردند خیلی هایش را حذف کردند، این حذف نشده ها هم توش هست لذا به آن اعتنا نکردند یعنی سرّ عدم اعتنا به نظر ما این بود، آن مقداریش که به درد می خورد در کتاب سکونی بود، احتیاج نداشت، در کافی آمده بود، در فقیه آمده بود، آن جاها موجود بود. آن مقدارش را هم که حذف کردند که حذف کردند لذا کتاب مورد اعتنا نشد، دفعه دوم هم نشد. دفعه سوم چون دیگه اصحاب ما هر چیزی را جمع کردند، بنا شد هر ضعیف و غیر ضعیف میراث ها جمع بشود، از این جهت نقل شد نه از جهت اعتماد و اِلا معلوم است که روایت اشعثیات را قبول نمی کنند. علی ای حال من دنبال آن نکته بودم، دنبال این نکته بودم که ما غیر از این کتاب اشعثیات که به مصر می رسد و شرحش هم

مفصل گفتیم و الان هم بنا ندارم صحبت بکنم غیر از این کتاب، کتاب سکونی شرح حالش این جوری است. این روایت ما هم همین طور است، در قرن دوم از امام صادر شده. شواهد، من این را چند دفعه گفتم، ضابطه اش را باز هم عرض می کنم. شواهد نشان می دهد که خود عمر ابن حنظله ننوشته بوده، چون عرض کردم کیفیت این فهارس اصحاب ما این جوری شروع شد، فرض کنید عمر ابن حنظله این حدیث را از امام صادق شنیده، نوشته، این نوشته را به داود ابن حسین داده، داود ابن حسین به صفوان داده، ببینید این این جوری در اجازات وارد شده.

یکی از حضار: یعنی صاحب کتاب نبودند؟

آیت الله مددی: خود الان عمر ابن حنظله را صاحب کتاب ننوشتند، نه نجاشی نوشته و نه شیخ. ننوشتند، نه این که نیست، شاید هم باشد. یکی از حضار: خب اصل بر این است که نباشد وقتی ننوشتند.

آیت الله مددی: اصل ها را ولش بکنید، در تاریخ اصل را ول بکنید، بنا بشود شما در تاریخ به اصل، این به درد فقه می خورد، در تاریخ اصل را ولش بکنید، اصل عدم را ولش بکنید، این جور فکرها را از اول از خودتان دور بکنید تا بتوانید در مسائل علمی و حقیقی وارد بشوید. اصل یک چیز ادراکی است، چند دفعه عرض کردیم، واقعی نیست، البته گفته شده، حالا شاید شما هم ابتدائاً چون اصل اولی در اشیاء عدم است این جا مراد ما وقتی می گوییم اصالة العدم، یعنی عدم واقعی لکن خب معلوم هم نیست ما چیزی داریم. مرحوم نائینی هم اشاره ای به این مطلب در لباس مشکوک دارد، البته خودش هم جواب می دهد که نه آقایان گفتند و ممکن است علی حد الاستواء بالنسبة الى الوجود و العدم باشد، علی ای حال اینها شاید به شوخی شبهه است. به هر حال مراد ما از اصول دائماً عرض کردم یک صورت ادراکی ذهنی است، به این معنا که ادراکی ذهنی که قطعاً از واقع جداست، اصلاً فرض نبودن واقع است لذا در مباحث علمی اینها را کار نمی کنند.

یکی از حضار: حد العلم ما نیست.

آیت الله مددی: آهان، حد العلم یعنی فرض بر این است.

خوب دقت بکنید نکته اساسی در باب اصول عملیه نکته اصلی این است که شما به واقع نرسیدید، این فرض شماست، اصلا شما به واقع نرسیدید، نمی دانید این لباسان پاک است یا نجس است لذا این را مرحوم نائینی دارد و آقاضیا هم این را قبول کردند، انصافا هر دو بزرگوار و در کلمات غیر از این دو بزرگوار ندیدم از قدما، ایشان می گوید جهل در اصول عملیه موضوع است، اصلا موضوعش جهل است یعنی فرض این است که این نیست. ما عرض کردیم اعتبارات هم از همین قبیل است، البته آن جا علم نیست، آن جا واقع است، فرض این است که زید شیر نیست، انسان است، این مسلم است لذا اصول عملیه شبیه اعتبارات اند لکن در حد علمی، خوب دقت بکنید! اصلا خوب دقت بکنید، من چون دیدم خیلی از آقایان ظاهرا حتی توجه به این نکات فنی نداشتند و لذا مرحوم نائینی چند بار هم من دیدم یا آقاضیا، جهل در اصول عملیه موضوع است اما در امارات مورد است، موضوع نیست، ممکن است این اماره اشتباه کرده باشد و شما جاهل باشید، به واقع نرسید، خیلی تعبیر زیبایی است و خیلی آسان.

در مباحث علمی که می آید فرض کنید مثلا نجوم، دیگه نمی آیند بگویند اصل عدم است، اصل این است که مثلا ستاره نیست، این ها را حساب نمی کنند اصل عدم چون اینها به درد علم و ادراک می خورد، یعنی چه اصل عدم است؟! می گوید گشتیم پیدا نکردیم، نمی گوید اصل عدم است، برنامه ای روی آن نمی گذارد، عدم العلم را ذکر می کند، این در سابقین یکی از مباحث اصولی که الحمدلله حذف شد در اصول قدیم بود، به این عنوان النافی نفیه کافی، یک عبارت همچینی بود، در باب نافی دلیل نمی خواهد، همین که نفی کرد کافی است، النافی نفیه کافی، یا مثلا قاعده مقتضی و مانع بنا بر معروف. قاعده مقتضی و مانع این است، شما مقتضی را می گوید باید احراز بکنید، مانع احراز نمی خواهد، آن جنبه علمی کافی است. قاعده مقتضی و مانع را دقت بکنید، مثلا شما دیدید این آتش را در خانه انداخت، از پشت دیوار این آتش را انداخت، این را دیدید، مقتضی احراز شد و دیدید اما نمی دانید مثلا یک آهنی یا چیزی، مانعی بود که به زمین برسد، خانه را آتش بزند یا نه؟ می گوید اصل عدم مانع است، آن وقت این دو تا را با همدیگر جمع می کنید، مقتضی موجود بود، اصل هم که عدم مانع است پس این آتش گرفت، پس این آتش سوزی کار این آقا بود.

یکی را وجدانی واقعی گرفت، یکی را احرازی و علمی گرفت، عدم المانع به قول آقایان اجزاء العلة، وجود مقتضی را واقعی گرفت اما عدم المانع را احرازی گرفت، همه اینها را در محل خودش بحث کردند که این هم درست نیست، این دو تا را نمی شود. از مرحوم نائینی هم یک حرف این جوری نقل شده.

یکی از حضار: بحثم در این است که مرحوم نجاشی حداقل اگر دیده بود طریق نمی داد، می گفت من دیدم طریق نمی دهم. آیت الله مددی: نه اگه دیده بود که طریق داشت.

من اینها را شبیه می گویم تا ذهنتان باز بشود، از مرحوم نائینی دارد، البته آقای خوئی هم نقل می کند و مناقشه می کند که در مثل جایی که تخصیص می آید ما می توانیم با اصالة العدم درستش بکنیم، یعنی بگوییم که تخصیص معنایش این است اگر گفت المرأة تری الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش یعنی مراد این است إلا این که زنی که تو بدانی از قریش است، ایشان این طوری معنا می کند و لذا هر زنی تا پنجاه سالگی حیض می بیند مگر زنی که بدانی، احرار بکنی از قریش. حالا اگر شک کردیم این زن می گوید بله می شود بگوییم پنجاه سالگی، چون احرار نکردیم که از قریش است، شک داریم. المرأة تری الدم إلى خمسين سنة، نائینی قدس الله نفسه این جور، می گوید اگر تخصیص معنایش این است، می خواهد خارج بکند آن وجود معلوم را، نه آن وجود واقعی را، اشکال این کلام هم واضح است، اگر مراد از امرأة، امرأة واقعی است، امرأة من قریش هم مراد واقعی است، یکیش می شود واقعی و یکیش می شود احرازی. می بینید من چند تا مثال زدم که این ها در ابواب مختلف فقه و اصول آمده برای این که روشن بشود، گاهی آمدند یک خلطی شده بین احرازی با واقعی، این ادعای مرحوم نائینی است که اصلا تخصیص معنایش این است، معنای تخصیص این است، اصلا تخصیص که می آید برای این، یعنی هر زنی که می دانی که مسلم است زن است، پس این حتما تا پنجاه است مگر آنی که می دانی قرشی است نه آنی که ممکن است در واقع قرشی باشد و تو نمی دانی، این نه، آنی که می دانی قرشی است، پس المرأة مراد زن واقعی است إلا أن تكون امرأة من قریش هم اشکال می کند، انصافا هم این وجه روشنی ندارد. اگر المرأة مراد وجود واقعی است إلا أن تكون امرأة من قریش هم وجود واقعی است، یکیش بشود واقعی و یکیش بشود احرازی، قاعده مقتضی و مانع هم

همین را می گفت، می گفت مقتضی واقعی است، عدم المانع احرازی است، شما مقتضی را دیدید خیلی خوب، دیدید این ماشین رفت، زد، حالا این در آن ماشین دیگه فوت کرده تو شهادت بده، بله این زد پس فوت، از کجا می دانید؟ شاید آن سکنه کرده است، تو فقط دیدی که زد، فوت او را مستند به ضرب ندیدی، دقت بکنید! در آن جا آمدند اسمش را قاعده مقتضی و مانع گذاشتند، شبیه این را هم شیخ در باب استصحاب دارد، ایشان استصحاب را می گوید حجت نیست مگر این طور بگوییم ماء یعنی سبب طهارت و وضو آمد، شک می کنیم مانع آمد، اصل عدمش است، ببینید دو تا را با همدیگر جمع کرده. پس آن وضو باقی است. پس آن وضو باقی است. آن اصل عدمش است عین استصحاب است چه فرق می کند، نمی خواهیم به اصل عدم اضافه بکنید.

ما موارد زیادی در مباحث اصول در قدما، در اهل سنت، در شیعه، روشن شد من چند تا مثال زدم که برایتان روشن بشود. یک خلطی شده، در مباحث علمی دنیای روز که اصلاً دیگه این اصول عملیه جا ندارد، چون آن همه مراتبش جهل است، یا جهل بر طرف می کند و یا می ماند، می گوید نمی دانیم، نه این که حالا بگویند که حتما هست، و لذا عرض کردیم مثل مالک، می گوید اگر شما شک در وضو کردید ولو سابقاً وضو داشتی برو وضو بگیر، چون نماز که می خواند لا صلوة إلا بطهور، احراز طهور بکن و اعجب از همه این که مالک آن روایتی را که اهل سنت هم نقل کردند و در صحیح بخاری هم هست که اگر در اثنای نماز شک کرد نقض وضو را ادامه بده، إن الشیطان کذا إلى آخر الحدیث، مالک گفته این را در مورد خودش عمل می کنیم، در اثنای نماز، اگر خارج نماز شک در وضو کرد برو وضو بگیرد، خوب دقت بکنید! اگر در خارج، چون لا صلوة إلا بطهور مراد طهور واقعی است، نه طهور احرازی و ادراکی. نه طهور ادراکی، این احرازش هم ادراکی است، جنبه اصل عملی دارد.

علی ای حال برایتان روشن شد که یک مقدار عرض عریضی از این مسائل مطرح است و این از نکاتی است که باید خوب دقت بکنید، ما بحث واقعی را که مطرح می کنیم این قسمتها اصالة العدم نباشد.

نکته فنی این است، من تمام این دو تا مثالی که یکی محمد ابن حسین در این جا، یکی سکونی، این اولاً عده ای از این فهمیدند که این معنایش وثاقت است و سند درست است و بحث های رجالی و این قابل قبول است و جلو برویم. عده ای هم گفتند نه این نهایتش عمل اصحاب است و آن مقدار که اصحاب عمل کردند قبول می کنیم و الی آخره.

بحثی که من در این جا مطرح می کنم این است، چون این بحث اول واقعی است و بعد به بحث حجیت می رویم، آن بحث این است که فرض کنید سکونی در نیمه های قرن دوم این را از امام شنیده، حالا فرض را بر این بگذاریم، و ضبط هم کرده، این کتابش هم مثلاً کتاب اشعثیات چون اسماعیل این کتاب را به پسرش داده، پسرش به محمد ابن اشعث، محمد ابن اشعث در کتاب خودش آورده و اضافه بر او در اجازات هم مثل نجاشی وارد شده. این روایت توسط عمر ابن حنظله لا اقل حسب علم ما، نمی خواهم بگویم واقع است، نوشته نشده، اولین کسی که احتمال نوشتن هست همین داود ابن حسین است، خب این هم قاعدتا در اواخر قرن دوم این را نوشته، ۱۷۰، ۱۸۰ این حدیث را در کتاب خودش نوشته که امثال صفوان و اینها، ۱۶۰، ۱۷۰ نوشته است.

ببینید این سوال من این نکته ای که در فقه شیعه هست و یکی از مشکلات فقه شیعه است، البته هر جا به شکل خاص خودش. دقت می کنید؟ این یک صد سال چی شد که مطلب عوض شد؟ عرض کردم مثلاً عده ای نوشتند علل تعارض حدیث، بحث علل بحث تعارض نیست، مطالب حدیث فقط تعارض نیست، چرا یک کتاب که اول مشهور نبود یک دفعه صد سال بعد مشهور می شود؟ این است، آن هایی که قائلند ما دنبال سندیم می گوئیم خب مشهورش این است که سند ضعیف است قبول نداریم. آن هایی که آمدند گفتند چون مشهور شد پس سند صحیح است، حدیث ثقه است، گفتند چون صحیح است عمل می کنیم. آن هایی هم که این دو تا راه را رفتند گفتند اصحاب ما آن مقداری که عمل کردند آن روایت سکونی که اصحاب عمل کردند عمل می کنیم، آن هایی که عمل نکردند عمل نمی کنیم.

ببینید تمام این ها یک نوع تعبد است، تمام بحث سر همین است، ما با قطع نظر از این تعبد که حالا تعبدها را قبول نکنیم یا نه، بحث سر این است که این واقعه چی شده؟ چرا این جوری شده؟ بحث تعارض حدیث و علل تعارض نیست، چرا یک چیزی در حدود ۱۰۰

سال، به طور طبیعی سه تا احتمال رئیسی هست، به طور طبیعی عرض می کنم، این را من دیروز چون اشاره کردم گفتم امروز، چون این یکی از نقاط بسیار مهم در فقاقت شیعه است مال تاریخش.

سه نکته به طور طبیعی هست:

یک: این که این نکته اختیار شخصی باشد، ذوق شخصی باشد، مثلاً فرض کنید محمد ابن حسین که خودش محدث است، ایشان این روایت را قبول کرده، اختیار کرده، حالا می داند حکم ابن مسکین نقل کرده، یک نسخه شاذ صفوان است، تازه آن ور هایش هم انفراد است، این را قبول کرده.

یکی از حضار: یعنی ذوقی که همراه با شواهد است؟

آیت الله مددی: طبعا دیگه، با خبرویت.

به هر حال حدس است، خبرویت ایشان است.

دوم: این که از این بالاتر برویم، این حس کرده، نه این که حس کرده، دیده یک فرهنگ شیعه است و قبول کرده، یعنی مثلاً این روایت اول که از عمر ابن حنظله گفتند خیلی به آن اعتنا نکردند، هی سوال و جواب می کند، این طور است، این طور است، خب کس دیگری هم این سوال جواب را نکرده است.

بعد که صد سال گذشت، احادیث شیعه منتشر شد، روایات منتشر شد، احادیث ائمه منتشر شد، آمدند دیدند این مطلبی که عمر ابن حنظله نقل کرده دقیق است، مطلب درستی است، قابل قبول است.

یکی از حضار: خب چرا فقط ایشان متنبه شد و دیگران متنبه نشدند؟

آیت الله مددی: ایشان از امام نقل کرده بود، بعد کلینی هم این تنبه را قبول کرد، بعد محمد ابن یحیی هم نقل کرد، این بعدی ها دنباله آن است یعنی ببایم بگوییم این که محمد ابن حسین قبول می کند و بعد از او شهرت پیدا می کند این منشاش این است که این حدیث در واقعیت شیعه و لذا شهید اول چی گفت؟ گفت مقبوله است، استاد استاد ایشان علامه می گوید ضعیف است، خبر عمر ابن حنظله،

ایشان در داود ابن حسین هم اشکال دارد، عمر ابن حنظله را هم توثیق نکرده است. ببینید ما در قرن هشتم، تاریخ که دیگه روشن است، نمی خواهد تکرار بکنم. این شروع شد ارزیابی حدیث، در قرن هشتم توسط علامه شروع شد، علامه ابن حدیث را قبول نکرد، در مرحله ارزیابی قبول نکرد، یک طبقه بعدش چون شهید اول شاگرد فخر المحققین پسر علامه است، یک طبقه بعدش شهید اول، چون عرض کردیم عده ای از روایاتی که در معیار علامه ضعیف بود آمدند بعدی ها قبول کردند. چرا ایشان شهید اول قبول کرد؟ دید شهرت دارد، سعد نقل کرده، محمد ابن یحیی نقل کرده، کلینی نقل کرده، صدوق نقل کرده، شیخ.

اینها در حقیقت نکته چی شد؟ این مطلب این ها که وجدانی است و جای بحث ندارد، خب هست و بالوجدان می بینیم، کتابها موجود است، اینها آمدند به آن رنگ تعبد زدند و گفتند حجت است. ما الان بحثی در این جهت نکردیم. ما اول آمدیم سند را بررسی کردیم گفتیم مشکل ندارد، به نظر ما قابل قبول است، آن که هیچی، به جای خودش.

این مرحله بعدی را بیا بگویم که این نکته شهرت و مقبولیت که شهید اول خیال فرمودند یک نوع تعبد است تعبد نیست دیگه، این در حقیقت محمد ابن حسین یک حقیقتی را فهمیده که این حقیقت را شاگردان ایشان فهمیدند، کلینی هم فهمیده، صدوق هم فهمیده. آن حقیقت این است که این حدیث با فرهنگ شیعه در روایات مساوی است، این دو تا.

سوم: احتمال دارد که ائمه متاخر این را تایید کردند.

کلا این سه تا در ذهن شما کلا باشد، چرا؟ چون محمد ابن حسین معاصر با امام هادی و امام عسگری است. عرض نشده، اگر عرض شده بود که دیگه من مشکل نداشتم. اگر می گفت به امام هادی گفتم آقا حدیث عمر ابن حنظله چطور است و می گفت قبول است، این که مشکل نداشتم، این که علم ایقوف نبود که الان من این همه زحمت می کشم. این چیزی نبود که احتیاج، می گفت به امام هادی عرض کردم فرمود قبول، تمام شد، این مشکل خاصی ندارد. روشن شد؟

این یک نکته ای است که خیلی نافع است، چون دیدم من دیروز اشاره ای به این مطلب کردم گفتم قبل از این که احتمال دوم را نقل بکنم اول این مطلب را بگویم پس این اختصاص به این جا ندارد.

کتاب سکونی هم همین طور است، عده ای از مصادر همین طورند، اولش شهرت ندارد و به عکس هم داریم، ما الان حدیث داریم، فرض کنید الزموم ما الزموا به انفسهم، این را مرحوم شیخ طوسی در قرن پنجم نقل می کند، آن هم از طرق واقفیه نقل می کند، در شیعه نیامده، مرحوم کلینی نیاورده، مرحوم شیخ صدوق نیاورده، در مصادر قبل از این ها نیست، خب نمی شود همچین چیزی، الزموم بما الزموا به انفسهم، زنی که سه طلاقه در مجلس واحد است می دانیم سه طلاقه کرده و سه طلاقه هم باطل است امام می گوید با این زن ازدواج بکن، از آن ور هم نقل شده اتقوا المطلقات ثلاثا فی مجلس واحد فإنهن ذوات ازواج، این را صدوق آورده و ما صریح داریم. این را آقایان دارند، این باید یک نکته ای بشود، چرا اعراض کردند؟

یک: اعراض کار شخصی بوده، کلینی روی اجتهاد خودش این حدیث را قبول نکرده.

دو: این یک فرهنگ امامی و یک فرهنگ شیعی بوده، در جامعه علمی شیعی جا افتاده بوده.

سه: از ائمه متاخر شنیدند که به این حدیث عمل نکنید، این حدیث واقفیه را کنار بگذارید.

یکی از حضار: چطوری فهمیدند؟

آیت الله مددی: چون اصحاب اعراض کردند و اصحاب هم اهل روایتند.

نمی شود چنین روایتی موجود نباشد مخصوصا از امام عسگری راجع به فطحیه نقل شده خذوا ما رووا و ذروا ما رووا، رووا یعنی این

نظر خاص واقفی ها بوده، این فقه واقفی ها بوده. دقت کردید چطور شد؟

یعنی در قرن سوم این جور فهمیدند این روایت که می گوید الزموم این فقه واقفی هاست، امام فرموده چیزی که فقه آنهاست نگیرید،

این نسبت به امام.

یکی از حضار: حالا این را در رابطه با اهل سنت انجام می دهند.

آیت الله مددی: حالا آنها را کار نداریم.

ما الان عده ای از روایات را داریم که مثلاً فرض کنید مرحوم کلینی از واقفی ها نقل می کند از ابن ابی عمیر، اصحاب ما اعراض کردند، این اعراض هم همین طور است:

یک: اعراض ذوقی باشد، فرض کنید ابن الولید اجتهدا اعراض کرده.

دو: چون کتاب ابن ابی عمیر اوائل قرن سوم است یعنی خود ابن ابی عمیر وفاتش اوائل قرن سوم است. این یک قرن و خرده ای تا زمان صدوق از این روایت خبر نداریم. بعد می بینیم اعراض کردند، کسی که نقل کرده فقط واقفی ها نقل کردند، امامیه نقل نکرده است. مرحوم آقای خوئی چون حجیت را ثقه می دانند می گویند خبر این واقفی است و ثقه است و اشکال ندارد، خبر قابل قبول است.

یکی از حضار: مطلق هم همین جور است؟

آیت الله مددی: مطلق هم همین جور است

یکی از حضار: یعنی فقط واقفیه هستند؟

آیت الله مددی: کلینی از طریق واقفیه از کتاب ابن ابی عمیر نقل می کند، محمد ابن زیاد مراد ابن ابی عمیر است.

یکی از حضار: در ذهنم است که یکی دوتا طریق غیر از واقفی هاست

آیت الله مددی: در محاسن آمده، جای دیگه هم پیدا شده، در این کتاب کلینی از میراث های واقفی است.

خوب دقت بکنید پس این یک نکته کاملاً اساسی است که:

یک: این اختیار شخصی محمد ابن حسین است.

دو: این یک فرهنگ است یعنی صد سال فرهنگ است، به این معنا که شیعه عملاً به این روایت عمر ابن حنظله عمل می کرده لذا ایشان آورده است.

اولش برای شیعه سخت بود تصور این سوال و جواب، بعد عملاً نگاه می کند صد سال علمای شیعه همین کار را می کنند.

دو: این حاکی از یک فرهنگ امامی و شیعی باشد.

سه: ائمه علیهم السلام گفتند این خبر را قبول نکنید چون مثل محمد ابن حسین که جلیل القدر است معاصر دو امام است، این را در احتمال می گویم. به طور طبیعی این احتمال سوم شواهد زیاد می خواهد که نسبت به امام می خواهیم بگوییم اما احتمال اول و دوم شواهد زیاد نمی خواهد.

حتی اگر شواهدی در دست نبود ابتدائاً به قول شما اصل عملی، ابتدائاً همان احتمال اول بیشتر است که این مثلاً ذوق شخصی ابن ولید بوده که قبول نکند، روی اجتهادش، روی حدسش، روی خبریبتش، روی آشنائیش این حدیث را قبول نکند ولی کلینی قبول بکند. کلینی قبول بکند و آن قبول نکند، این می شود، مطلبی نیست.

پس بنابراین قبل از این که احتمال دوم در معنای دلالت حدیث، این نکته را الان عرض کردم و لذا اگر احتمال دوم یعنی فرهنگ شیعی باشد یا احتمال سوم مستند به معصوم متاخر باشد این شهرت خیلی تاثیرگذار است، اما اگر ذوق شخصی محمد ابن حسین باشد نه، خیلی تاثیرگذار نیست. نه ذوق به معنای، نه خبریبت ایشان، اجتهاد ایشان، فقاقت، ذوق نه این که مثل زمان ما برای خودشان یک چیزهای پا در هوایی می گویند، نه ذوق پا در هوا نه، روی علمیت و روی واقعیت، کلینی اوثق الناس فی الحدیث و اضطههم فیه، وقتی ذوق می گویم یعنی روی مختار کلینی، روی رای کلینی، روی مبانی کلینی. روی خبریبتش نه مراد این ذوق به معنای اصطلاحی که این لفظ گاهی، روی مبانی علمی که دارد که اوثق الناس فی الحدیث است این را قبول کرده ولی آن یکی را قبول نکرده.

پس بنابراین در فقه شیعه چون این شهرت بعدها خیلی تاثیرگذار بود و توضیحش را عرض کردیم از کی شروع شده، این نکته را عرض بکنم که فردا ان شا الله احتمال دوم در معنای حدیث را عرض کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين